

## تجلی حکمت در سوره یاسین

مصطفی حسینی طباطبائی

### چکیده

حکمت قرآنی تا کنون آن گونه که باید و شاید بر شیوه تفسیر قرآن با قرآن مورد بحث و بررسی عمیق قرار نگرفته است. این رشد اندلسی و برخی از شیعیان زیدی هر چند اشاراتی در این باره نموده اند ولی دستیابی آنان در این باره تا رسیدن به مرحله مطلوب و نهایی فاصله زیادی وجود دارد.

فارابی گفته است: دوست داشتم ارسطو زنده بود و برهان قرآنی آیه ۷۸ سوره یس را به او عرضه می کردم که در آن «قیاس مثلین» به کار رفته است.

از جمله نکات حکیمانه این سوره، به سخن درآمدن دست ها و شهادت دادن پاهای انسان ها در روز قیامت است.

در این مقاله درباره «ال یاسین» در سوره صافات آیه ۱۳۰ نیز سخن به میان آمده است که مراد از آن همان «الیاس نبی» است.

اما این که چرا به جای کلمه «الیاس» واژه «الیاسین» به کار رفته است؟ جواب این است که برخی از واژگان قرآنی به دو صورت استعمال شده اند، مانند: «سیناء» و «سینین»؛ یا «جبریل» و «جبرئیل»؛ یا «میکال» و «میکائیل» و امثال آنها که در روایات و اخبار اسلامی فراوان است.

کلید واژه‌ها: یس، صافات، حکمت، الیاسین.

## قرآن حکیم

«یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ» (یس، ۱/۳۶-۳).

در آغاز سوره شریفه یس، چنان که ملاحظه می‌کنیم به «قرآن حکیم» سوگند یاد شده و جواب این سوگند، با حقایق رسالت پیامبر (ص) پیوند دارد و ربط این دو امر با یکدیگر همچون پیوند میان «دلیل و مدلول» و «شاهد و مشهود» است.

توصیف کتاب خدا به «قرآن حکیم» ما را به یاد موضوع پراهمیت «حکمت قرآنی» می‌افکند که متأسفانه تا کنون آن گونه که باید و شاید، مورد توجه قرار نگرفته است و حکمای اسلامی بیش از آن که بدین حکمت ربّانی روی آورند، به تفسیر و تحلیل «حکمت یونانی» پرداخته‌اند و صدها کتاب و رساله در شرح آن ساخته‌اند.

از میان فیلسوفان مسلمان، کسی که شارح بزرگ آراء یونانیان شمرده می‌شود و در عین حال از حکمت قرآنی نیز بهره‌ای دارد ابوالولید محمد بن احمد بن رشد اندلسی را می‌توان نام برد که متأسفانه غربی‌ها - مانند ارنست رنان و امثال او - بیش از حکمای ایران از وی سخن گفته‌اند به گونه‌ای که در آثار بزرگان حکمت چون ملّاصدرا و حکیم سبزواری و سایرین ذکری از آراء و آثار وی نرفته است. از این رشد کتابی به جا مانده که آن را «مناهیج الأذلة فی عقائد الملّة» نام نهاده است. وی در این کتاب می‌کوشد تا نشان دهد که آراء معتزله و أشاعره در اثبات عقاید اسلامی، بیشتر جدلی است و از حکمت برهانی فاصله دارد. سپس نمونه‌هایی از قرآن کریم را ارائه می‌دهد که در آنها، حکمت ماورائی - الهی - به معنای صحیح آن تجلّی کرده است. حقّاً بر ما مسلمانان فرض است که در کشف و تبیین این حکمت نورانی بکوشیم و در استخراج و تدوین و تربیت آن بیش از پیش اهتمام ورزیم. البته برخی از شیعیان زیدی در این مقام پیشگام شده‌اند و به عنوان نمونه: محمد بن ابراهیم حسنی مشهور به ابن الوزير در کتابی با عنوان «ترجیح أسالیب القرآن علی أسالیب الیونان» بدین مهم پرداخته است ولی این رشته از علوم قرآنی، هنوز به کمال نرسیده و راه‌نهایی را نپیموده است.

باید دانست که شیوه بیان قرآن کریم در این باره همانند روش اهل منطق نیست که از

راه صغری و کبری به نتیجه دست می یابند. قرآن با سبک متمایز خود، به حقایق هستی اشاراتی دارد که با تدبیر و نکته یابی باید آنها را دریافت و چه بسا نگاه خواننده ای که دقیق و حقیقو نباشد از آنها می لغزد و از مقصود اصلی دور می افتد.

### قیاس مثلین

در سورة شریفه یس که مورد بحث ما قرار دارد، برهانی آمده است که گویند معلّم ثانی أبونصر فارابی می گفت: دوست داشتم ارسطو زنده بود و من این برهان متین را بر او عرضه می کردم. آنچه مورد توجه أبونصر قرار گرفته بود این آیه کریمه است که می فرماید: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ» (یس، ۷۸/۳۶).

در این آیه شریفه ابتدا شبهه یکی از مخالفان - بدون نام بردن از او - مطرح شده و در میان شبهه با جمله ای معترضه و کوتاه «نَسِيَ خَلْقَهُ» ذهن را برای جواب تفصیلی آماده می سازد و می فرماید: «برای ما مثلی زد - و آفرینش خویش را فراموش کرد! - و گفت: چه کسی این استخوان ها را زنده می کند در حالی که پوسیده اند؟!» آنگاه در پاسخ وی می فرماید: «قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (یس، ۷۹/۳۶)؛ «بگو: آن استخوان های پوسیده را همان کس زنده می کند که نخستین بار آنها را پدید آورد و او به هر آفرینشی دانا است». در این پاسخ، به اصطلاح «قیاس مثلین» به کار برده شده که به قول حکماء: حکم الأمثال فیما یجوز و فیما لایجوز واحد؛ حکم اشیایی که همانند یکدیگرند در امکان و عدم امکان، یکی است. و این همان قضیه ای است که مولانا علی<sup>(ع)</sup> درباره اش فرمود: «إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا شَبَّهَتْ اعْتَبَرَ آخِرَهَا بِأَوَّلِهَا؛ کارها چون با یکدیگر همانند شوند، پایان آنها به آغازشان قیاس می گردد»<sup>۱</sup>.

آنگاه برای پاک ترشدن ذهن از شبهه مقدر - مبنی بر این که تقابل حیات و مرگ، تقابل صدقین است و ضد از ضد بر نمی خیزد - می فرماید: «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ» (یس ۸۰/۳۶)؛ «همان کسی که برای شما از درخت سبز، آتش آفرید پس شما از آن آتش افروزید».

مفسران نوشته اند که در عربستان دو درخت سرسبز و با طراوت، به نام مرخ و عفار روئیده می شود که چون شاخه های آنها را به هم مالند، آتش - الکتریسته - از این کار پدید

آید<sup>۲</sup>. آیه شریفه می‌خواهد این پیام را برساند که خدای تعالی حیات را در دل مرگ پدید می‌آورد چنان‌که آتش را از میان درخت سبز و مرطوب بیرون می‌کشد.

سپس به «قیاس اولویت» می‌پردازد و می‌فرماید: «أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» (یس، ۸۱/۳۶)؛ «آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید توانا نیست که همانند ایشان را بیافریند؟ آری، او آفریدگار دانا است». آنگاه این سؤال پیش می‌آید که خداوند به چه وسیله و چگونه، خلق را پدید می‌آورد؟ آیا از راه زایش [چنانکه در قرآن از مشرکان گزارش شده: «أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾» (الصافات، ۱۵۱/۳۷ و ۱۵۲)] این کار انجام می‌گیرد؟ یا از طریق دیگری؟!

آیه شریفه پاسخ می‌دهد: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس، ۸۲/۳۶)؛ «جز این نیست که هر گاه چیزی را اراده کند، به او گوید: باش و او بی‌درنگ موجود می‌شود». بنابراین نشان می‌دهد که خالق عالم «فاعل بالاراده» است نه زاینده و یا فاعل موجب! سپس ریشه این فاعلیت را خاطر نشان می‌سازد که همان احاطه قیومی خدا و سلطنت او بر عموم موجودات است و می‌فرماید: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...» (یس، ۸۳/۳۶)؛ «پس منزّه است خداوندی که سلطنت هر چیز به دست اوست...».

و سرانجام، اصل ادعا را که همه مقدمات برای بیان آن ترتیب داده شده است بازگو می‌فرماید: «وَالْيَوْمِ تُرْجَعُونَ» (یس، ۸۳/۳۶)؛ «و به سوی او بازگردانده می‌شوید». بدین ترتیب می‌بینیم که قرآن مجید قواعد عقلی را در بیان اعتقادات دینی به کار می‌برد و سراسر قرآن حکیم از این شیوه و اسلوب آکنده است.

### نکته‌ای از سوره یس؛ اعتراف به گناه پس از خاموشی!

«الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (یس، ۶۵/۳۶). در این آیه مبارکه خدای تعالی از روز رستاخیز سخن می‌گوید و می‌فرماید: «امروز بر دهان‌هایشان مهر می‌نهمیم و دست‌های آنان با ما سخن می‌گویند و پاهای آنان بدانچه می‌کردند، گواهی می‌دهند». روشن است که با شهادت هر عضوی بر عمل مخصوص خود، هیچ‌کس در روز رستاخیز احساس ستم نمی‌کند، چنانکه فرمود: «الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ...» (غافر، ۱۷/۴۰)؛ «امروز هر کسی بدانچه کرده جزا داده

می شود، هیچ ستمی امروز در میان نمی آید».

ولی چرا بر دهان کافران مهر زده می شود تا نتوانند سخن گویند؟ به علاوه چگونه می توان آیه ۶۵ از سوره یس را با آنچه در سوره نور آمده جمع نمود که می فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (النور، ۲۴/۲۴)؛ «روزی که زبان ها و دست ها و پاهاى آنان بدانچه مى کردند، گواهی مى دهند؟» بنابر آیه مزبور، زبان ها نیز گواهی خواهند داد ولی این کار با مهر نهادن بر دهان چگونه ممکن است؟ در پاسخ به این سؤالات، بسیاری از مفسران خاموشی گرفته اند و برخی در صدد پاسخ برآمده اند و از میان ایشان شیخ طبرسی در «مجمع البيان» می نویسد: «أما شهادة الألسن فبأن يشهدوا بألسنتهم إذ رأوا أنه لا ينفعهم الجحود و أما قوله: «الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ» فإنه يجوز أن تخرج الألسنة ويختم على الأفواه في حال شهادة الأيدي والأرجل؛ گواهی زبان ها بدان سبب است که چون دیدند جحد و انکار نفعی به آنان نمی بخشد، به زبان ها شهادت می دهند.

اما درباره این گفتار خدای تعالی که - امروز بر دهان هایشان مهر می نهیم - گوئیم: جایز است که به هنگام گواهی دستان و پاها، زبان ها از کام بیرون آورده شوند و بر دهان ها مهر نهاده شود! ۳.

به نظر ما آنچنان که از قرآن کریم برمی آید منافقان در روز رستاخیز ابتدا به انکار روی می آورند و حتی سوگند یاد می کنند که در دنیا، ایمان داشتند همان گونه که در سوره شریفه مجادله می فرماید: «يَوْمَ يَعْتُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ» (المجادلة، ۱۸/۵۸)؛ «روزی که خدا همه آنان را برمی انگیزد آنگاه برای او سوگند یاد می کنند چنان که [امروز] برای شما قسم می خورند! و گمان می کنند که بر چیزی هستند [اعتباری دارند]! آگاه باشید که آنان دروغگو یانند».

و همچنین مشرکان در روز رستاخیز در ابتدا خواهند گفت «وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ» (الانعام، ۲۳/۶)؛ «سوگند به الله [خداوندگارمان] که ما مشرک نبودیم!» پس از این حال، زبانشان از تکلم باز می ماند و اعضای آنها بر کارهای ناپسندشان گواهی می دهند. آنگاه مهر از دهانشان برداشته خواهد شد و بر احوال و اعمال بد خود اعتراف می نمایند. چنان که می فرماید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الملك، ۱۱/۶۷)؛ «در نتیجه، به گناه خویش اعتراف کنند، پس هلاکت بر دوزخیان باد». بدین صورت، میان خاموشی آنها

و اعترافشان به گناه جمع می شود و لزومی ندارد چنان که شیخ طبرسی گوید؛ زبان از کامشان بیرون کشند! زیرا اساساً مهر نهادن بر دهان کنایه از سلب قدرت در امر تکلم است.

زمخسری در تفسیر «کشاف» آنچه را ما از قرآن کریم دریافتیم با مقداری تفاوت، بدین صورت می آورد: یروی اَنَّهُمْ یَجْحَدُونَ و یخاصمون، فتشهد علیهم جیرانهم و أهالیهم و عشائرهم فیحلفون: ما كانوا مشرکین! فحیثئذ یختم علی أفواههم و تکلم أیدیهم و أرجلهم؛ روایت می شود که مشرکان - در روز رستاخیز - به انکار و مجادله می پردازند پس همسایگان و خانواده ها و قبائل آنان برخلافشان گواهی می دهند. آنگاه سوگند می خورند که آنها مشرک نبوده اند! در آن هنگام، بر دهان های ایشان مهر زده می شود و دست ها و پاهای آنان گواهی خواهند داد.<sup>۴</sup>

### نکته ای نیز از سوره صافات؛ سلام بر کیست؟

«سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ» اِنَّا کَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِیْنَ ﴿۱۳۲﴾ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ (الصافات، ۱۳۰/۷۳-۱۳۲). در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی می خوانیم که گوید: «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ؛ سلام بر آل یاسین باد». سپس نوشته است: آنان که آل یاسین خواندند معنا آن است که: علی آل محمد. و یاسین نامی است از نام های محمد.<sup>۵</sup>

این قرائت، به یقین اشتباه است و با آنچه در سوره شریفه صافات آمده سازگاری ندارد و قرائت صحیح آیه، همان «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ» است که نام دیگری برای «الیاس نبی» به شمار می آید همان گونه که در همه مصاحف مسلمین ثبت شده و سیاق سوره صافات نیز بر آن دلالت دارد.

قرآن کریم در آغاز بحث از الیاس (ع) در همان سوره کریمه می فرماید: «وَ اِنَّ اِلِیَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ» (الصافات، ۱۲۳/۳۷)؛ «همانا الیاس از فرستاده شدگان بود». سپس با فاصله چند آیه بر او درود می فرستد «سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یَاسِیْنَ» (الصافات، ۱۳۰/۳۷)، آنگاه می فرماید: «اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِیْنَ» (الصافات، ۱۳۲/۳۷)؛ «به راستی که او از بندگان با ایمان ما بود». که اگر مقصود، آل محمد (ع) بودند، لازم می آمد تا به لفظ جمع از آنان یاد شود و به جای «اِنَّهُ» تعبیر «اِنَّهُمْ» به کار رود و ضمیر مفرد، به وضوح بر همان الیاس (ع) دلالت دارد.



علاوه بر سیاق آیات، فضای سوره نیز با قرائت شادتی که ابوالفتح آورده نمی سازد، زیرا که در آن فضا، از پیامبران خدا: نوح(ع) و ابراهیم(ع) و موسی(ع) و هارون(ع) یاد می شود. و سپس قرآن کریم بر آنان درود می فرستد و مناسبت ندارد که چون نوبت الیاس رسد، خدای تعالی او را واگذارد و بر آل محمد درود فرستد! اما این که به جای واژه «الیاس» کلمه «إل یاسین» به کار رفته از آن رو است که برخی از واژگان قرآنی به دو صورت استعمال شده اند همچون «طُورِ سَيْنَاءَ» (المؤمنون، ۲۳/۲۰) و «وَطُورِ سَيْنِينَ» (التین، ۹۵/۲). پیدا است که این نام ها نزد مردم به دو شکل متداول بوده اند و قرآن کریم نیز به هر دو صورت از آنها یاد می کند. چنان که جبرائیل و جبریل و میکائیل و میکال و امثال اینها در آثار اسلامی به فراوانی دیده می شوند.

شیخ طبرسی در بحث از «حجّت قرائات» در مجمع البیان نوشته است: من قرء «آل یاسین» فحجّته آنها فی المصحف مفصولة من یس؛ یعنی: کسی که آل یاسین قرائت نموده دلیلش آن است که لفظ «ال» را در کتابت مصحف، از «یاسین» جدا آورده اند. شگفت است که چنین کس گویی از رسم الخط معمول در صدر اسلام بی خبر بوده و به تنوع آن در مصحف توجه نداشته است که گاهی حروف واژه ای را ضمّ به یکدیگر می نوشتند و گاهی آن را مفصولة - جدا از هم - به کتابت درمی آوردند، مانند کلمه «لِشَيْءٍ» در آیه ۴۰ از سوره نحل که در آیه ۲۳ سوره کهف آن را به صورت «لِشَايِءٍ» نگاهشته اند و جدا نمودن «إل» از «یاسین» از همین مقوله است و مسلمانان از صدر اسلام تا کنون این رسم الخط را حفظ کرده اند، مبدا با تغییر آن، در کلام الهی تحریفی روی دهد و این کار، دقت و احتیاط آنان را در حفظ قرآن کریم از دگرگونی نشان می دهد.

سخن دیگر درباره نام مبارک پیامبر مکرم اسلام (ص) است که به جز یک روایت ضعیف هیچ دلیلی نداریم که اسم خجسته اش در صدر اسلام «یاسین» بوده است تا بتوانیم گفت که آل یاسین همان آل محمدند. یاسین از حروف مقطع در اوائل سور شمرده می شود و کسی که گمان برده، نام رسول خدا (ص) بوده است، از خطاب «إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ» به اشتباه افتاده که جواب قسم برای «وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» به شمار می آید. و اگر قرار باشد که هر خطابی پس از حروف مقطعه، آن حروف را به اسم پیامبر (ص) تبدیل کند. باید که «حم عسق» در سوره شوری نیز از نام های رسول اکرم (ص) شمرده شود زیرا پس از آن می خوانیم: «كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ...» (الشوری، ۴۲/۳)، با آنکه هیچ کس چنین ادعایی نکرده است.

برخی از مترجمان فارسی قرآن، آیه «یس» را به معنای «ای سیدرسولان» ترجمه نموده‌اند،<sup>۷</sup> و حرف «یاء» را که از حروف هجاء به شمار می‌آید به جای حرف نداء یعنی «یا» پنداشته‌اند که به فرض صحت باید گفت در آن صورت تنها «سین» بر پیامبر اکرم (ص) اشارت دارد و لذا آل محمد (ع) را «آل سین» باید شمرد، نه «آل یاسین»! پیدا است که اقوال مزبور، پایه و اساس صحیحی ندارند.



۱. نهج البلاغة، «کلمات قصار» / ۷۶.
۲. تفسیر مجمع البیان، «طبرسی» /، ذیل آیه ۸۱ از سوره یس.
۳. تفسیر مجمع البیان، ۲۹/۱۸ «سوره نور».
۴. تفسیر الکشاف، ۲۴/۴.
۵. روح الجنان، ۴/۴۴۸.
۶. مجمع البیان، ۲۳/۸۱.
۷. ن. ک. ترجمه قرآن، «الهی قمشه‌ای».